



زیربوم‌های‌حیات‌سیاسی‌چربانی‌که «ناسیونالیسم ایرانی» نام گرفته به طرز اعجاب‌انگیزی به تلاطم‌های درونی کانون‌های حکومتگر ایالات متحده آمریکا گره خورده است. هر دوره انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکا تحرک پدیدهای که به غلط «ناسیونالیسم ایرانی» نام گرفته را به همراه داشته و اوج کامیابی آن در زمانی بوده که حزب دموکرات آمریکا در مسند حکومت جای داشته است. پیروزی دموکرات‌ها در آبان ۱۳۵۵ و آغاز ریاست‌جمهوری «جیمز کارتر» نیز چنین بود. خرداد ۱۳۵۶ «کریم سنجایی»، «شاپور بختیار» و «داریوش فروهر» نامه سرگشاده احترام‌آمیزی به شاه نوشتند و با تأکید بر پابندی خود به قانون اساسی، خواستار فضای باز سیاسی شدند. بدین سان، فعالیت «جبهه ملی چهارم» آغاز شد. در بولتن ویژه ساواک، مورخ ۱۳۵۷/۲، چنین می‌خوانیم:

«در اوایل سال ۱۳۵۶ فصل جدیدی از لحاظ سیاسی در کشور ایجاد شد. ثن از گردندگان سابق این جبهه

با ایجاد تشکیلات جدید برای جبهه مذکور از همکاری مشترک با آنها خودداری کرد و به گروه هوادار مهدی بازرگان (جمعیت به‌اصطلاح نهضت آزادی و حزب مردم ایران که در فعالیت‌های ۳ حزب دیگر وابسته به جبهه به‌اصطلاح ملی مشارکت نکردند) پیوست و به اتق آنها و تعدادی از افراد دیگر «جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق‌بشتر» را تشکیل داد، لیکن به علت آنکه بعداً مهدی بازرگان به عنوان رئیس جمعیت مذکور انتخاب شد، مجدداً به گروه اتحاد‌نیروهای جبهه به‌اصطلاح ملی (حزب ایران، حزب ملت ایران و جامعه سوسیالیست‌ها) ملحق شد و همکاری‌های جدیدی را آغاز کرد و در نتیجه یک شورای مرکزی با عضویت تعدادی از فعالان سابق این جبهه (بدون مشارکت طرفداران جمعیت به‌اصطلاح نهضت آزادی و حزب مردم ایران) تشکیل شد و مرحله جدیدی در فعالیت‌های جبهه مذکور آغاز شد.»
بررسی مواضع رسمی شاپور بختیار– پیش از دولت ۱۳۷ تروته او– و مقایسه آن با اظهارات بی‌برده‌ای که در دیدارهایش با سپهبد «ناصر مقدم»- رئیس ساواک- بیان داشته، بیانگر «دورنگی» کامل این چهره رموز است. موضع علنی شاپور بختیار چنین بود: «جبهه ملی ایران با مبارزات روحانیان پیوند کامل دارد و حقانیت این مبارزه و خواسته‌های مشروع مراجع عالیقدر را مورد تأیید قرار می‌دهد و در عین حال از نامبردگان متعاقباً نامه مذکور را تکثیر و در بین گروهی از افراد توزیع و با تشکیل جلساتی مقدماتی فعالیت ۳ گروه از طرفداران جبهه مذکور (حزب ایران به رهبری شاپور بختیار، حزب ملت ایران به رهبری داریوش فروهر و جامعه سوسیالیست‌ها به رهبری رضا شایان) فراهم کردند و سرانجام در اواسط سال ۱۳۵۶ فعالیت مشترک این سه گروه را تحت عنوان «اتحاد نیروهای جبهه ملی ایران» اعلام کردند و به دنبال آن برای ایجاد پایگاه‌های اجتماعی در بین طبقات مختلف مردم، کوشش‌هایی را انجام دادند که کلان تلاش‌ها متوجه جلب حمایت گروه‌های افراطی مذهبی و روحانیون افراطی بود. کریم سنجایی که در ابتدا با ۲ نفر دیگر (فروهر و بختیار) همکاری می‌کرد، به علت مخالفت

با ایجاد تشکیلات جدید برای جبهه مذکور از همکاری مشترک با آنها خودداری کرد و به گروه هوادار مهدی بازرگان (جمعیت به‌اصطلاح نهضت آزادی و حزب مردم ایران که در فعالیت‌های ۳ حزب دیگر وابسته به جبهه به‌اصطلاح ملی مشارکت نکردند) پیوست و به اتق آنها و تعدادی از افراد دیگر «جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق‌بشتر» را تشکیل داد، لیکن به علت آنکه بعداً مهدی بازرگان به عنوان رئیس جمعیت مذکور انتخاب شد، مجدداً به گروه اتحاد‌نیروهای جبهه به‌اصطلاح ملی (حزب ایران، حزب ملت ایران و جامعه سوسیالیست‌ها) ملحق شد و همکاری‌های جدیدی را آغاز کرد و در نتیجه یک شورای مرکزی با عضویت تعدادی از فعالان سابق این جبهه (بدون مشارکت طرفداران جمعیت به‌اصطلاح نهضت آزادی و حزب مردم ایران) تشکیل شد و مرحله جدیدی در فعالیت‌های جبهه مذکور آغاز شد.»
بررسی مواضع رسمی شاپور بختیار– پیش از دولت ۱۳۷ تروته او– و مقایسه آن با اظهارات بی‌برده‌ای که در دیدارهایش با سپهبد «ناصر مقدم»- رئیس ساواک- بیان داشته، بیانگر «دورنگی» کامل این چهره رموز است. موضع علنی شاپور بختیار چنین بود: «جبهه ملی ایران با مبارزات روحانیان پیوند کامل دارد و حقانیت این مبارزه و خواسته‌های مشروع مراجع عالیقدر را مورد تأیید قرار می‌دهد و در عین حال از نامبردگان متعاقباً نامه مذکور را تکثیر و در بین گروهی از افراد توزیع و با تشکیل جلساتی مقدماتی فعالیت ۳ گروه از طرفداران جبهه مذکور (حزب ایران به رهبری شاپور بختیار، حزب ملت ایران به رهبری داریوش فروهر و جامعه سوسیالیست‌ها به رهبری رضا شایان) فراهم کردند و سرانجام در اواسط سال ۱۳۵۶ فعالیت مشترک این سه گروه را تحت عنوان «اتحاد نیروهای جبهه ملی ایران» اعلام کردند و به دنبال آن برای ایجاد پایگاه‌های اجتماعی در بین طبقات مختلف مردم، کوشش‌هایی را انجام دادند که کلان تلاش‌ها متوجه جلب حمایت گروه‌های افراطی مذهبی و روحانیون افراطی بود. کریم سنجایی که در ابتدا با ۲ نفر دیگر (فروهر و بختیار) همکاری می‌کرد، به علت مخالفت

نگاهی کوتاه به زمینه‌ها و علل انتصاب شاپور بختیار به نخست‌وزیری رژیم پهلوی

آخرین تیر ترکش

- عبدالله شهبازی

دهد. چنانکه امینی و شریف‌امامی از دست دادند». شاپور بختیار به عنوان «آخرین تیر ترکش» شاه مصرف شد و وظیفه مهار انقلابی به ابعاد یک ملت را به عهده گرفت. بخشنامه ساواک، مورخ ۱۳۵۷/۱۰۱، این حادثه را چنین به اطلاع رسانید:

«به: کلیشه سازمان‌های اطلاعات و امنیت (به استثنای اردوگاه‌ها)
از مرکز
با توجه به شرایط بحرانی کشور و خطراتی که موجودیت و امنیت ملی را مورد تهدید قرار می‌دهد، شاهنشاه آریامهر اراده فرمودند برای خاتمه دادن به شرایط نابسامان موجود، با به روی کار آوردن یک دولت غیرنظامی که مقبولیت عمومی هم داشته باشد، نقطه نظرهای ویژه در مورد نجات وطن و تملیعت و امنیت آن را مورد عمل قرار دهند. به این منظور پس از بررسی‌های لازم، دکتر «غلامحسین صدیقی» به عنوان یکی از سیاستمداران قدیمی عضو جبهه ملی مورد نظر قرار گرفت و تلاش‌هایی را آغاز کرد. اما با مخالفت و کارشکنی سران جبهه ملی و عدم تأیید او از طرف «کریم سنجایی» و تحریکاتی که از سوی محافل افراطی دیگر انجام شد، کار تشکیل کابینه از طرف صدیقی با کابلمیای مواجه نشد. متعاقباً دکتر شاپور بختیار عضو قدیمی حزب ایران و جبهه ملی به این منظور کاندیدا شد و پس از شرفیابی و مذاکرات لازم، آمادگی خود را برای تشکیل کابینه به شرف عرض رسانید و قریباً دولت خود را تعیین و معرفی خواهد کرد.»
شاپور بختیار طی دوران ۳۷ روزه دولت خود کوشید با حمایت امپریالیسم آمریکا، رژیم در حال مرگ پهلوی را نجات دهد. برای دستکاری او، هاینز- ژنرال ۴ ستاره هوایی آمریکا و معاون فرماندهی ناتو- راهی تهران شد. یکی از مأموریت‌های هاینز جلب حمایت ارتش ایران از دولت بختیار و تحکیم مواضع آن در آخرین امید استکبار غرب بود. شاپور بختیار در این دوران کوتاه به طراحی توطئه‌هایی دست زد که از جمله طرح انفجار هواییمای حامل امام(ره)- در مسیر بازگشت ایشان به تهران- بود. ارتسبد «حسین فردوست» می‌نویسد:

مأموریت: مقابله با چهره شدن رجال سیاسی

روزنامه مطلع شد و با وجود مخالفت با آن، موظف به اجرای آن شد. مجیدی درباره مفاد و چگونگی اجرای اصولی چون تسری تأمین اجتماعی به همه مردم و تعمیم بیمه درمانی به سالخوردگان بی‌ضاعت نیز اطلاعی نداشت: «شما بروید و همین الان اعلام کنید که این دو اصل به انقلاب شاه و مردم اضافه شده است.»
مجیدی می‌گوید: «بیشتر این برنامه‌ها، این اصول انقلاب، وقتی فکرش مطرح می‌شد، تازه به ما دستور می‌دادند که بنشینید آن‌ها را اجرائیش را بررسی کنید» و اگر مخالفت با اظهارنظری در این‌باره می‌شد، شاه با ناخرسندی می‌گفت: «اگر ما قرار بود به حرف شما محافظه‌کارها گوش بدهیم، الان کلاهمان پس معر که بود.»^(۱)
شاه از سویی دارای قدرت مطلق و دخالت در همه امور خرد و کلان کشور بود و از سوی دیگر، هیچ‌گونه مسئولیتی را متوجه خود نمی‌دانست. به‌عنوان مثال در حالی که قیمت ورقه آهن پس از تأیید شاه افزایش یافته بود، او خطاب به اعضای شورای اقتصاد گفت: «صلاً چطور شد که این قیمت بالا رفت.»
یکی از اعضای شورا به خود جرأت می‌دهد و می‌گوید: علیحضرت آن را تأیید فرمودید. تا این مساله عنوان می‌شود، شاه ناراحت شده و می‌گوید: از آن در مملکت مقام غیرمسؤول، مسؤول شده است و سپس از جا بلند شد و از جلسه بیرون رفت.
فرادیش هویدا، نخست‌وزیر وقت به این فرد می‌گوید علیحضرت از این حرفی که شما زدید، خیلی ناراحت شدند و گفتند در سازمان برنامه یک عده کمونیست جمع شده‌اند و هر کار یکی که در مملکت غلط صورت می‌گیرد و هر کار دیگری که می‌شود را تقصیر من می‌اندازند.^(۲)
علاوه بر این، در سال‌های آخر دوران پهلوی، با اینکه نشانه‌های انحطاط دولت به‌حدی

آفت‌های تاریخ‌نگاری

اعتماد، و محک قرار دادن آنها برای اثبات درستی یا نادرستی منابع داخلی. این مساله در تاریخ‌نگاری معاصر ایران بسیار به چشم می‌خورد به طوری که مثلاً بعضی مورخان، اظهارات مأموران انگلیس، روسیه یا کشورهای دیگر را- که در ایران منافعی را دنبال می‌کردند- درباره بعضی شخصیت‌ها، حوادث و حرکت‌های تاریخی، به اقتراط و به طور یکطرفه و بدون ارزش قائل شدن برای سایر منابع، مبنای دوری خویش قرار می‌دهند.
۲- عدم تشخیص و دسته‌بندی وقایع مهم و سطحی‌نگری در تاریخ
یکی دیگر از آفت‌های تاریخ‌نگاری تشخیص

چهارشنبه ۱۵ دی ۱۳۹۵
پاوقی ۲۲
تاریخ مشروطه
 • دکتر موسی نجفی •
اهل اروپا همه‌چیز را کامل کرده‌اند. همه اینها از علم است. والله نه سحر است، نه جادو، نه معجزه‌از تحصیل علم به ما رسیده‌اند. همین قسم در امر حکومت و سلطنت و وزارت کار را به جایی رسانیده‌اند… ترتیب مأموریت و دستورالعمل وزارت و گرفتن مالیات و دادن مالیات را آنها طوری درست کرده‌اند که دیگر به کسی ظلم نمی‌شود… جمال واعظاصفهائی، ساده‌لوحانه بی‌آنکه بخواهد که چه می‌گوید و چه القائاتی را برای مردم بیان می‌کند و آثار و عوارض حرف‌هایش در وجدان ملی و عمومی چه می‌شود، بی‌آنکه حتی از عمق حرف‌های خود اطلاع داشته باشد، در چرخشی تاریخی به سرعغ حکومت‌های ایرانی قبل از اسلام می‌رود و می‌گوید: در زمان سلاطین بنی‌ساسان، ایران به اندازهای آباد و معمور شده بود که اگر کسی از شهری به شهری حرکت می‌کرد، در تمام مدت حرکت خود از هر جا که عبور می‌کرد، در اطراف خود تمام آبادی و دهات متصل به یکدیگر آرا مشاهده می‌کرد. مثل آنکه الان در فرنگستان آنهایی که رفت‌اند دیده‌اند وقتی که در ماشین کسی سوار باشد و حرکت کند از محل به محل دیگری، در طرف راست و طرف چپ غیر از شهرهای باشکوه و امارات عالیه و باغات باطراوت، چیز دیگر نخواهد دید… درنطق‌هاومنبیره‌های واعظاصفهائی، سخنان جالب و حتی بدیع وجود دارد، او حتی گاهی در برخی مواضع و موارد، مطلب را مناسب و موقع مطرح می‌کند؛ ولی این حرف‌های گاه درست و گاه غلط مطالبی در فحوا ی خود دارد که همان غرض اصلی مجامع غربگرای ایران بوده است؛ چنانکه درباره تشکیل بانک ملی سخنی دارد که درخور توجه است: <p>… اگر این شرط نباشد بانک تشکیل نمی‌شود. باید یک نفر معلم و چند نفر اجزا از قبسال فتردار و تحویلدار و… از دولت‌های بی‌طرف طلب کنیم تا اینکه شالوده کار را از روی اساس محکم و قانون صحیح و ترتیب علمی بریزند؛ بویژه این اشخاص اگر جماعت زردشتیان و فارسیان مهاجر به هندوستان باشند، البته بهتر است…</p> <p>..!ایهالاناس! من مکرر خدمت شما عرض کرده‌ام؛ حالا هم عرض می‌کنم؛ ما مردم ایران جاهلیم، بدون معلم و مربی و استاد، هیچ کار ما درست نمی‌شود… به فرمایش جناب پرنس ملکم‌خان؛ اگر خواسته باشیم یک کارخانه کبریت‌سازی تشکیل بدهیم، بدون معلم خارجی مجال است. اگر خواسته باشیم یک کارخانه، ریسمان‌سازی بسازیم، مسلماً محتاجیم به یک نفر معلم خارجه؛ اگر بخواهیم یک کارخانه چلواربافی تشکیل بدهیم، بدون معاونت یک نفر معلم خارجه مجال است.</p> <p>…چگونه ما ایرانی‌ها بدون معلم خارجه، نمی‌توانیم یک قوطی کبریت فرنگی بسازیم یا یک عدد قوری با استکان یا یک لامپا بسازیم. با توجه به متن جراید و اسناد آن زمان، بویژه مطالبی راجع به تجددخواهی و منطقی که آنان برای مردم باگو می‌کردند و اشاره و این نکته که این کار در ۲ سطح با و ۱۲ زبان انجام می‌گرفته، ممکن است این سوال مطرح شود که شیفتگی به ترقیات مغرب زمین، مطلبی بوده (و حتی در زمان کنونی مطلبی است) که چشم‌ها را در آن زمان خیره کرده بود (و در این زمان نیز خیره کرده است)، و این تمجیدها همیشه نشان از خیانت یا وابستگی تلقی نمی‌شود. در واقع امر نیز احتمالاً مطلب ممکن است از این قرار باشد، چنانکه در سطور قبلی اشارت داشتیم، مطالب منتشره در جرایدی مثل «الجمال» آمیختگی حق و باطل بوده است، وای بسا در بسیاری از مواقع، تجددطلبی نه از سر خیانت یا وابستگی یا جاسوسی و توطئه، بلکه موقعی از سر صدق و آرمان‌خواهی بوده است. ولی این به معنای آن نیست که ما امروز در ذات و ماهیت و حتی سطحی‌نگری‌های آن زمان تعمق و دقت نکنیم. چنانکه بیشتر هم عنوان شد، مساله در اینجا برای ما صرفاً در سطح ارزش‌ها و خدمت و خیانت نیست، بلکه صرفاً و نقد اندیشه‌هاست؛ نقدی که متأسفانه در تاریخ تفکرات اجتماعی و سیاسی ایران به‌طور مدام و منصفانه و پیگیر صورت نگرفته است و متأسفانه سطحی‌نگری‌ها و شیفتگی‌های امثال جمال واعظ‌ها درباره تلگراف و تلفن و بی‌سیم و جمعه جادویی فرنگ جای خود را به پیشرفت‌های دیگر مثل کامپیوتر و ماهواره و تکنیک‌های پیچیده‌تر داده است. معلوم نیست چرا چرخش روزگار بر این منوال است که نباید در این بخش مهم- از تاریخ ترقی خودمان، سره را از ناسره جدا کنیم و مصالح را از مفاسد تشخیص دهیم.</p> <p>ادامه دارد</p>

نمایان شده بود که برخی مسؤولان و کارگزاران

محمدرضا پهلوی نیز به آن پی برده بودند، به دلیل توهم شاه و اینکه حاضر نبود هیچ حرفی را برخلاف آنچه دوست دارد، بشنود، هیچ فردی حاضر نبود در این رابطه به شاه گزارشی بدهد. با این حال، گويا علم که دوست قدیمی و همواره مطیع شاه بود، اواخر دوران پهلوی به خود جرأت می‌دهد و برای شاه پیغام می‌فرستد که کشور در آستانه التهاب قرار دارد. با این حال، شاه به هویدا که جانشین علم در وزارت دربار شده بود، گفت: مشاعر علم دیگر کار نمی‌کند و قدرت درک شرایط کشور را ندارد.

■ فرجام سخن
مروری بر اظهارنظرهای مسؤولان حکومتی در اواخر دوران پهلوی نشان می‌دهد محمدرضاشاه به‌قدری دچار توهم شده بود که به هیچ عنوان حتی حاضر نبود مشاوره افراد دست‌چین‌شده و مطیع خود را قبول کند، چراکه فکر می‌کرد تنها فردی که حق اظهارنظر دارد، خودش است و دیگران باید مجری دستورات او باشند، مساله‌ای که باعث شد سقوط او سرعت بیشتری بگیرد.

پی‌نوشت

- حیبیب لاجوردی، اتحادیه‌های کارگری و خودکامگی در ایران، ترجمه ضیا صدقی، تهران، نشر نو، ۱۳۶۹، ص ۴۰
- اسدالله علم،گفت‌وگوهای من با شاه، ترجمه گروه مترجمان، انتشارات طرح نو، تهران، ۱۳۸۰، ص ۳۰۳
- اسدالله علم، همان، ص ۲۴۶
- خاطرات عبدالمجید مجیدی، ویراستار: لاجوردی، طرح تاریخ شفاهی، مرکز مطالعات خاورمیانه دانشگاه هاروارد، ص ۱۱۸
- وحید سینیایی، دولت مطلقه و نظامیان و سیاست در ایران، تهران، انتشارات، کویر، ص ۵۱۱.

منبع: برهان

ورودی و حساس کار با مسائل دیگر ترکیب شده و در شکل و محتوای تحقیق تاریخی موثر خواهد بود.

- ادوار تاریخی**

درباره تقسیم‌بندی ادوار تاریخی نظریات مختلفی وجود دارد. عده‌ای با دیدگاه صرفاً مادی و ابزاری و براساس تقسیم‌بندی سنگ، فلز، ادوات شکار، کشاورزی، صنعت و… تاریخ بشر را به دوره‌های مختلف تقسیم می‌کنند. البته علاوه بر ایسن دیدگاه با ملاک‌های دیگری نیز می‌توان به تقسیم‌بندی دوره‌های تاریخی پرداخت. برای مثال می‌توان به تقسیم‌بندی ادوار تاریخی براساس ظهور انبیا و شرع الهی اشاره کرد. در سنت تاریخ‌نگاری اسلامی، دیدگاه دوم و در تاریخ‌نگاری‌های جدید مغرب‌زمین، دیدگاه اول غلبه دارد.

منبع: تاریخ تحولات سیاسی ایران

پاوقی ۲۲
تاریخ مشروطه
 • دکتر موسی نجفی •
اهل اروپا همه‌چیز را کامل کرده‌اند. همه اینها از علم است. والله نه سحر است، نه جادو، نه معجزه‌از تحصیل علم به ما رسیده‌اند. همین قسم در امر حکومت و سلطنت و وزارت کار را به جایی رسانیده‌اند… ترتیب مأموریت و دستورالعمل وزارت و گرفتن مالیات و دادن مالیات را آنها طوری درست کرده‌اند که دیگر به کسی ظلم نمی‌شود… جمال واعظاصفهائی، ساده‌لوحانه بی‌آنکه بخواهد که چه می‌گوید و چه القائاتی را برای مردم بیان می‌کند و آثار و عوارض حرف‌هایش در وجدان ملی و عمومی چه می‌شود، بی‌آنکه حتی از عمق حرف‌های خود اطلاع داشته باشد، در چرخشی تاریخی به سرعغ حکومت‌های ایرانی قبل از اسلام می‌رود و می‌گوید: در زمان سلاطین بنی‌ساسان، ایران به اندازهای آباد و معمور شده بود که اگر کسی از شهری به شهری حرکت می‌کرد، در تمام مدت حرکت خود از هر جا که عبور می‌کرد، در اطراف خود تمام آبادی و دهات متصل به یکدیگر آرا مشاهده می‌کرد. مثل آنکه الان در فرنگستان آنهایی که رفت‌اند دیده‌اند وقتی که در ماشین کسی سوار باشد و حرکت کند از محل به محل دیگری، در طرف راست و طرف چپ غیر از شهرهای باشکوه و امارات عالیه و باغات باطراوت، چیز دیگر نخواهد دید… درنطق‌هاومنبیره‌های واعظاصفهائی، سخنان جالب و حتی بدیع وجود دارد، او حتی گاهی در برخی مواضع و موارد، مطلب را مناسب و موقع مطرح می‌کند؛ ولی این حرف‌های گاه درست و گاه غلط مطالبی در فحوا ی خود دارد که همان غرض اصلی مجامع غربگرای ایران بوده است؛ چنانکه درباره تشکیل بانک ملی سخنی دارد که درخور توجه است: <p>… اگر این شرط نباشد بانک تشکیل نمی‌شود. باید یک نفر معلم و چند نفر اجزا از قبسال فتردار و تحویلدار و… از دولت‌های بی‌طرف طلب کنیم تا اینکه شالوده کار را از روی اساس محکم و قانون صحیح و ترتیب علمی بریزند؛ بویژه این اشخاص اگر جماعت زردشتیان و فارسیان مهاجر به هندوستان باشند، البته بهتر است…</p> <p>..!ایهالاناس! من مکرر خدمت شما عرض کرده‌ام؛ حالا هم عرض می‌کنم؛ ما مردم ایران جاهلیم، بدون معلم و مربی و استاد، هیچ کار ما درست نمی‌شود… به فرمایش جناب پرنس ملکم‌خان؛ اگر خواسته باشیم یک کارخانه کبریت‌سازی تشکیل بدهیم، بدون معلم خارجی مجال است. اگر خواسته باشیم یک کارخانه، ریسمان‌سازی بسازیم، مسلماً محتاجیم به یک نفر معلم خارجه؛ اگر بخواهیم یک کارخانه چلواربافی تشکیل بدهیم، بدون معاونت یک نفر معلم خارجه مجال است.</p> <p>…چگونه ما ایرانی‌ها بدون معلم خارجه، نمی‌توانیم یک قوطی کبریت فرنگی بسازیم یا یک عدد قوری با استکان یا یک لامپا بسازیم. با توجه به متن جراید و اسناد آن زمان، بویژه مطالبی راجع به تجددخواهی و منطقی که آنان برای مردم باگو می‌کردند و اشاره و این نکته که این کار در ۲ سطح با و ۱۲ زبان انجام می‌گرفته، ممکن است این سوال مطرح شود که شیفتگی به ترقیات مغرب زمین، مطلبی بوده (و حتی در زمان کنونی مطلبی است) که چشم‌ها را در آن زمان خیره کرده بود (و در این زمان نیز خیره کرده است)، و این تمجیدها همیشه نشان از خیانت یا وابستگی تلقی نمی‌شود. در واقع امر نیز احتمالاً مطلب ممکن است از این قرار باشد، چنانکه در سطور قبلی اشارت داشتیم، مطالب منتشره در جرایدی مثل «الجمال» آمیختگی حق و باطل بوده است، وای بسا در بسیاری از مواقع، تجددطلبی نه از سر خیانت یا وابستگی یا جاسوسی و توطئه، بلکه موقعی از سر صدق و آرمان‌خواهی بوده است. ولی این به معنای آن نیست که ما امروز در ذات و ماهیت و حتی سطحی‌نگری‌های آن زمان تعمق و دقت نکنیم. چنانکه بیشتر هم عنوان شد، مساله در اینجا برای ما صرفاً در سطح ارزش‌ها و خدمت و خیانت نیست، بلکه صرفاً و نقد اندیشه‌هاست؛ نقدی که متأسفانه در تاریخ تفکرات اجتماعی و سیاسی ایران به‌طور مدام و منصفانه و پیگیر صورت نگرفته است و متأسفانه سطحی‌نگری‌ها و شیفتگی‌های امثال جمال واعظ‌ها درباره تلگراف و تلفن و بی‌سیم و جمعه جادویی فرنگ جای خود را به پیشرفت‌های دیگر مثل کامپیوتر و ماهواره و تکنیک‌های پیچیده‌تر داده است. معلوم نیست چرا چرخش روزگار بر این منوال است که نباید در این بخش مهم- از تاریخ ترقی خودمان، سره را از ناسره جدا کنیم و مصالح را از مفاسد تشخیص دهیم.</p> <p>ادامه دارد</p>